

نگاه

رم‌گشایی از یک حادثه



محمد عطر یانفر

● «روز صفر» نخستین تجربه کارگردانی سعید ملکان، تجربه جذاب و بی‌نظیری است. قطعا بسیاری از کسانی که به دیدن فیلم می‌نشینند، با واقعیتی روبه‌رو خواهند شد که شاید پیش‌ازاین فقط داستانی از آن شنیده باشند. «روز صفر» بدون شک نسل جوان را با واقعیت‌هایی که در این کشور گذشته آشنا می‌کند. سعید ملکان، کارگردان باتجربه این فیلم سینمایی، چهره شاخصی با کارنامه‌ای پر بار و قابل دفاع در سینما است و ابد و یک‌روز، تگه ابوقریب، غلام‌رضا تختی بخشی از فیلم‌های ماندگار سینمای ایران هستند که به نام او گره خورده‌اند. او این بار در مقام کارگردان بسیار موفق ظاهر شده که بدون تردید از نخستین نمایش‌های «روز صفر» می‌توان به موفقیت آن چشم امید داشت و بدون شک فیلم لایق تشویق‌های بسیار و جوایز بسیاری



است. «روز صفر» به‌زعم من یکی از دغدغه‌های دهه‌های گذشته تاریخ سیاسی و امنیتی ایران بوده و در این فیلم به همت یک قصه جذاب بخشی از تاریخ معاصر ایران روایت شده است. زمان دستگیری عبدالمالک ریگی جامعه سیاسی ایران و جامعه جهانی واکنش‌های بسیاری به این واقعه نشان داد و بسیاری از واقعیت‌هایی که در آن دوران از دستگیری او روایت می‌شد، هرگز تصویر نشد و «روز صفر» بسیار بدیع از این حادثه رم‌گشایی کرد. همان‌طور که در روز صفر هم می‌بینیم، عبدالمالک ریگی شخصیت جوان و باهوشی است که در مقطع زمانی خاصی جنایات هولناکی انجام داد و بازآفرینی شمایل او با تمام جزئیات، کار آسانی نیست اما ساعد سهیلی با گویش و بازی خوش با هنرمندی نقش عبدالمالک ریگی را ایفا کرد و در سوی دیگر امیر جدیدی به‌عنوان بازیگری که وظیفه دستگیری ریگی را بر عهده دارد، بسیار باورپذیر نقش آفرینی کرد. روز صفر جدا از بازی‌های جذاب، کارگردانی دقیق و حساب‌شده و هنرمندی تمام عوامش، فیلم‌نامه‌ای بسیار پرکشش دارد که قطعا با وسواس و دقت نوشته شده است. انتخاب لوکیشن‌های فیلم روز صفر برای من جذاب و جالب بود؛ لوکیشن‌هایی که مخاطب را بیشتر با فضا، زمان و مکان حوادث آشنا می‌کند و این از نقاط قوت فیلم است. روز صفر فیلم تأثیرگذاری است؛ فیلمی در ستایش میهن و ایستادگی و از خودگذشتگی برای کشور. روز صفر پایان بی‌نظیری دارد که زبان حال بسیاری است که برای میهن ایستادی و جان‌فشانی کردند. این فیلم قابل احترام، باشکوه و قابل‌تأمل است. برای این فیلم ارزشمند و عوامل آن آرزوی موفقیت می‌کنم.

شنای پرانده

جنگ باتاریکی



حمید باباوند

● «شنای پروانه» از آن داستان‌های عجیب‌وغریب سینماست؛ چیزی شبیه زندگی، پیش‌ورو و ناباور، «محمد کارت» دستش را خیلی دیر پیش مخاطب باز می‌کند و درست از آن لحظه‌ای که او را ناگزیر به تماشای ناجوآمرده‌اترین لایه سخت زندگی می‌کند، دیگر دست از سرش برنمی‌دارد و حوادث یکی پس از دیگری بر سرش آوار می‌شوند. بازی جواد عزتی، امیر آقایی و همه‌وهمه کمابیش دور از انتظار نیست، اما حضور کوتاه «علی‌رضا داوودنژاد» به شکل جیبیی چشمگیر و خاص است. بخش عمده «شنای پروانه» به جدال «حجت» در تاریکی می‌گذرد. حجت قهرمان نیست، در نگاه اول حتی قرار نیست شخصیت اصلی داستان باشد، اما بخش عمده‌ای از فیلم به او اختصاص پیدا می‌کند و در نهایت بیننده درمی‌یابد که باید از اول نگاهش را به او می‌دوخت و نه دیگران. حجت در بخش اصلی و طولانی فیلم با افراد بی‌نام‌ونشان می‌جنگد، در دنیای تاریکی، در دنیای تاریکی، نشانه‌ها حتی بدون نور کافی هم قابل تشخیص هستند، تنها کافی است کمی دقت کنیم تا به بیراهه نرویم؛ بیراهه‌هایی که داستان را جلو می‌برند، اما به آن عمق نمی‌دهند. بیراهه‌هایی که باید طی شوند تا معلوم شود هر گمشده کجاست، این بیراهه‌ها سرعت داستان را می‌گیرند؛ بیراهه‌هایی که جای خرده‌داستان‌ها را گرفته‌اند. اگر اهل شنا باشید، می‌دانید که «شنای پروانه» زیبا و پرسروداست، با کلی آب که به اطراف می‌پاشد. فیلم شنای پروانه هم مثل همان است. پرحاشیه و پرسرودا و زیبا اما نه چندان پرسرعت.

هنر • جشنواره فیلم فجر

اندر احوالات برخی از فیلم‌ها

پایان بندی‌های شکست خورده



عکس: کامیار فضیپن

آن‌سوتر گوش خلق‌الله را کر می‌کند، مفهومش این نیست که در سالن سینما از دو ساعت فیلم، یک ساعت و ۴۵ دقیقه داستان آن فقط به داد و فریاد و دیالوگ‌های شعاری بگذرد! طبیعی است که یک فیلم‌ساز باید بداند سینما «قواعد» دارد مختص خودش که قرار نیست با «قرارداد»



فرانک آرتا

هنوز زمان زیادی از برپایی سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر نگذشته و فقط تعداد کمی از فیلم‌ها به نمایش درآمده‌اند؛ بنابراین نمی‌توان حکمی کلی درباره وضعیت فیلم‌های این دوره از جشنواره داد؛ اما تماشای تعداد کمی از فیلم‌ها، تا حدودی عیار جشنواره را تعیین می‌کند؛ مثلا با دیدن شش فیلم بلند داستانی «سه کام حبس»، «قصیده گاو سفید»، «عامه‌پسند»، «شنای پروانه»، «بی‌صدا حلزون» و «تومان» می‌توان گفت محتوای فیلم‌ها چندان با فرم آنها همراه نیست. عدم تبعیت فرم و محتوا مانند نوای سازی ناکوک است که نمی‌توان حتی تلخی دلنشینی را از آن بهره گرفت چه برسد که الهام‌بخش هم شود!

با اینکه اگرچه به نظر می‌رسد حضور و نقش زنان در برخی از فیلم‌ها پررنگ جلوه می‌دهد، این به آن معنی نیست که فیلم آواز حمایت از زنان را سر داده است و لزوما به معنای حمایت و همراهی با زنان نیست. متأسفانه باید اعتراف کرد این نوع فیلم‌ها نه «له زنان» که «علیه زنان» قابل تفسیر هستند.

جدا از فضای تیره‌وتار فیلم‌ها که گاهی تماشاگر را به لب خط جنون می‌رساند، واکنش‌های احساسی و اغلب غلوشده بازیگران، فضاسازی‌های مملو از بدبختی فیلم‌ها، همگی فقط «دعای» فیلم‌سازان شان را فریاد می‌زنند. باید اعتراف کرد که اساسا برخی از این فیلم‌سازان محترم نمی‌دانند قرار نیست سینما نعل به نعل با واقعیت حرکت کند. اگر در جهان ملموس و واقعی کسی در خیابانی نعره می‌زند و صدای گوش‌خراش او، دو کوچه



علی فرهمند

چندان کار ساده‌ای نیست -تا انتهای لحن رفتن! و کل‌والی را با دست، دست‌مالی‌کردن، مالیدن به چهره‌ها به قصد تیرگی، تاریکی و چرک‌مردگی‌ها، تلخی‌ها را نشان‌دادن و البته کمتر شعار دادن! اما «سه کام حبس» تا آنجا که ممکن است، شعار نمی‌دهد، قصه می‌گوید؛ قصه‌ای که هرچند انکار از توی پاورقی‌های مجلات کودکان زیر ۱۲ سال گرفته شده (اگر اصلا چنین مجله‌ای وجود داشته باشد!) اما دست کم داستان را با میزان کمی از شعارزدگی و پُرگوئی روایت می‌کند. (که تماشای فیلم برای این افراد مناسب نیست!).

● **کام اول:** تصاویر چرک آمادها‌ت می‌کنند برای یک اتفاق ناگوار، قلاب درام که بر محور مواد مخدر جفت شد، صحنه‌ها هرچند ساده‌انگار، هولت می‌دهند به ترغیب. در واقع راهبرد این است که با تعدد رخدادها حواس مخاطب از میان‌مایگی‌ها پرت شود؛ بنابراین دیگر مهم نیست که مجتبی (محسن تانابنده) چطور و چرا یک‌دو نیم کیلو مواد مخدر را در ماشین خود حمل می‌کرده یا نسیم (پریناز ایزدیار) چطور به یک دزد مورفین اعتماد می‌کند و تمام دار و ندارش را می‌سپارد به او یا تنهایی با آن‌همه جنس عزم خرده‌فروشی می‌کند یا مجتبی سر بزنگاه اسلحه‌ای می‌گیرد که اگر روزی خدشه‌ای به ناموس‌ش وارد شد، بپووم... (حالا نحوه گرفتن اسلحه؛ چو‌نان تام کروز در «ماموریت غیرممکن» آن هم به‌دست یک شبیه معلول بی‌جان، به کنار...!) فیلم تمام صحنه‌هایی را که می‌شود از فرط کودکانگی بهش خندید، یک‌جا



نشان می‌دهد (یک تعرض کم داشت که آن هم در پایان...!) و تا ته خط بدبختی می‌رود اما راستش خنده‌ای در کار نیست، نمی‌شود به کلیت کار خندید. شاید چون همه‌چیز را خیلی جدی و عصبی و به‌واقع تلخ روایت می‌کند. شاید چون ایمان سازندگان بر این تلخ‌گوئی بنیان شده است. شاید چون حال دوربین (و فیلم‌ساز و نویسنده فیلم‌نوشت) واقعا خوب نیست! و ما تماشاگر حس واقعی سازندگان هستیم. شاید چون فیلم در زمان و در سالی نمایش داده می‌شود که حال هیچ‌کس خوب نیست (و بالطبع اثر از اوضاع و احوال زمانه‌اش تأثیر می‌پذیرد). در کنارش صحنه‌هایی که کارکرد تماتیک دارد، به دریافت حس ناخوش تماشاگر کمک می‌کند. مثلا گرفتن چاه آب‌شیرخانه که دو بار و هر دوبار در زمان درست اتفاق می‌افتد که در کنار تمام رخدادهای ناگوار، زن و مرد را به لجن آغشته کند یا آدمک‌های بی‌سر و بی‌پا و بی‌چشم که

با دبیری ماشینی، می‌شوند عروسک بچه‌ها. یا همان بچه -نگار- که قربانی است و گریه‌هاش بیجاست و نگاه‌هاش لازم. حالا نمی‌دانم دارم تعریف می‌کنم یا چه، ولی «سه کام حبس» از شد بدی، خوب است چون فیلم‌سازش به همان بدی باور دارد و ضعف‌ها را چنان نشان می‌دهد که «تماشا» را کنار نخواهی گذاشت!

● **کام دوم:** مسیر روایت البته ای‌رادی جدی به خود می‌گیرد؛ اینکه رخدادها اجازه خلوت شخصیت با خود نمی‌دهد. شخصیت‌ها فردیت ندارند. مشخص نیست ویژگی‌های آنها چیست؟ چرا مرد (مجتبی) دست به موافدروشی می‌زند؟ چون وضع مالی‌اش خوب نیست؟ اینکه برای «درام» خود بی‌انگیزگی است. چرا زن (نسیم) از زندگی‌اش راضی نیست؟ و در پی تغییر؟ چرا پرستار (سمیرا حسن‌زاده) مورفین کش می‌رود؟ و بعد آن صحنه مضحک صحنه‌هاش که معلول بیماری

نگاهی به فیلم «بی‌صدا حلزون»، ساخته بهرنگ دزفولی‌زاده

فریادِ بی‌صدا



نیز در خدمت همین موقعیت کاربردی صداها و سکوت‌ها قرار گرفته و به شکل متقاعدنده‌ای با آنها همسو و هماهنگ می‌شود. فیلم‌ساز در بسیاری از سکانس‌ها دنیا را از دریچه گوش(!) شخصیت‌هایش

دنیای واقعی همسان شود و آن را به خود سنجاق کند تا تماشاگر در پایان آن بگوید آفرین چقدر شبیه زندگی است! و در نهایت هم کارگردان خود را به‌عنوان فیلم‌ساز دغدغه‌مند و معترض الصاق فیلمش کند و... . نخیر... از این خبرها نیست! در اغلب این فیلم‌ها، فیلم‌نامه‌ها فاقد انسجام است؛ برای مثال، در فیلم «قصیده گاو سفید» برخلاف آنچه گفته می‌شود فیلم به نفع زن اصلی است، اتفاقا مرد گناهکار فیلم، یعنی قاضی با بازی علیرضا ثانی‌فر، شریف‌تر از آن زن به‌اصطلاح از خودگذشته است. قاضی وقتی می‌فهمد سهوا اشتباه کرده، سعی در جبران کارش دارد. اصلا قصه فیلم با شرافت و از خودگذشتگی زن (مریم مقدم) شروع می‌شود. همه جزئیات فیلم به نفع او است؛ اما با ورود قاضی تقریبا در نیمه‌های فیلم لحن قصه عوض می‌شود و در پایان با شخصیت زنی مواجه می‌شویم که هیچ نشانی از زن نیمه اول فیلم ندارد. در حقیقت قاضی به رستگاری می‌رسد و در پایان با زنی بی‌رحم که هیچ درکی از انسانیت ندارد، مواجه می‌شویم! اینجا‌ست که سیر تحول شخصیت‌ها در مسیر درام به‌جای اینکه «انسانیت» و «گذشت» را به تماشاگر هدیه دهد، سرگشتگی و توسری‌خوربودن ذاتی و فطرت غیرانسانی یک زن را برای تماشاگر به ارمان می‌آورد. دست آخر هم فیلم به نفع قاضی -مرد داستان- پایان می‌پذیرد. با در فیلم «بی‌صدا حلزون»، زن کم‌شنوای فیلم برای فرزند خود آن‌قدر جانفشانی می‌کند که در نهایت با دیه شوهر قبلی‌اش، سلامتی کودکش را به دست می‌آورد؛ اما در عمق این داستان، انسانیت گم می‌شود و با زنی مواجه می‌شویم که برای زندگی‌بخشیدن به یک انسان، زندگی فرد دیگری برایش مهم نیست. آیا به‌راستی این فیلم در حمایت از زنان است؟! نکته شگفت‌انگیز این است که لحن فیلم‌ها دائما در نوسان است؛ درحالی‌که یکدستی و به‌منزلسریدن لحن فیلم، بخش خلاقانه‌کار یک فیلم‌ساز است که جهان‌بینی او در این گستره به تماشاگر منتقل می‌شود و... .

نگاهی به فیلم «سه کام حبس» ساخته سامان سالور

سیزده ۹۸

او است در ایجاد آگاهی نسبت به انگیزه دزدی کافی است؟ اصلا پرستار چه تأثیری در اثر دارد؟ اگر نبود چه تفاوتی می‌کرد با الا‌ن که مثلا هست؟ شخصیت‌ها در «سه کام حبس» درست مثل عروسک‌های فیلم هستند؛ بی‌جان، بی‌مغز، بی‌دغدغه و در یک ویژگی مشترک: همه بدبخت، مسئله اما بدبختی‌ها نیست بلکه چگونگی نمایش ویرانی است که فیلم اصلا به او ورود نمی‌کند و مانند صفحات حوادث، فقط آوار ویرانی‌ها را نشان می‌دهد.

● **کام سوم:** می‌ماند یک کاشت و یک برداشت کمیک و سفارشی؛ یکی از آن شعارها: نسیم تحت شرایطی که نمی‌دانیم چیست، در حال تغییر عقیده است. پوششش چادر انتخاب کرده و در جلسات مذهبی شرکت می‌کند و شوهرش -شوهر مخالف با عقیده همسر- مدام او را نکوهش می‌کند به چنین تغییر؛ اما در مسیر داستان دست‌گیرمان می‌شود که آدم‌بده شوهر است و شخص پاک، همسر و در انتها که همه‌چیز تمام می‌شود، مرد به سبک «کیل بیل» در حمام اشک می‌ریزد و زن خال‌کوبی‌اش را پاک می‌کند! و آدم یاد سریال‌های مناسبتی تلویزیون می‌افتد: آن‌قدر خنده‌دار که تمام تلخی‌ها را می‌شورد و می‌برد و مطمئن می‌شوی که با تمام خرده‌داستان‌های ترغیب‌کننده، فیلم بدی است؛ اما نسبت به دیگر فیلم‌های فیلم‌سازش -سامان سالور- یک گام رو به جلو است -که بالاخره بعد از چند فیلم توانسته مخاطب را تا آخر در سالن سینما بنشاند-هرچند با راهبردی غیردراماتیک؛ نباید فراموش کرد که اگر فیلم جذاب می‌کند، نه به‌خاطر اینکه فیلم خوبی است بلکه چون هم‌سو است با حال مردم و حال مردم اصلا خوب نیست! مثل حال این نقد که معلوم نیست دارد می‌گوید یا دفاع می‌کند!

تصویر لاگ‌شات حیاط زندان و کای که در وسط حیاط قرار دارد نیز در ابتدا، میانه و پایان فیلم، ذهن مخاطب را به‌خوبی درگیر کرده و تأکید روی عنصر شیر که در انتهای فیلم تبدیل به زهر می‌شود، به عمق هنری کار افزوده است، اما عناصر گاو، شیر و زهر، یک فرم اجرایی است که مخاطب را با این سؤال مواجه می‌کند که در واقع اینها در کنار هم، چه چیزی را ابلاغ می‌کنند؟ فینال فیلم نیز با شیر داغ روی میز، تافته جداافتاده‌ای است که فیلم را به سمت ژانر فیلم‌های ترسناک می‌کشاند که اگر تمام فیلم در همین ژانر از ابتدا تا به آخر پیش می‌رفت، می‌توانست مخاطب را با فیلم تأثیرگذارتری مواجه کند.

در واقع مخاطب با فیلم یکدستی در روایت مواجه نمی‌شود، اما با تمام این کاستی‌ها، ریتم و تمپو داستان خسته‌کننده نیست؛ زیرا موقعیت‌های پیش‌بینی‌نشدنِ این فیلم و شخصیت‌های جذاب آن، مخاطب را تا انتها همراه می‌کند. بهتاش صناعی فیلم‌ساز کار بلدی است که کاملا مشخص است سینمای اندیشه و هنری را به‌خوبی می‌شناسد و از ریسک‌پذیری بالایی در کارگردانی برخوردار است؛ همان‌طور که خودش در کنفرانس مطبوعاتی سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر در پردیس سینمایی ملت بیان کرد، نقش این قاضی را در ابتدا برای شهاب حسینی در نظر داشته، اما با کشف یک بازیگر بااستعداد و نوظهور در سینمای ایران، این نقش را به علیرضا ثانی‌فر می‌سپارد که این بازیگر در کشف جوهره نقش و ابلاغ آن به مخاطب ساعی ظاهر شد.

دریچه

نگاهی به فیلم «قصیده گاو سفید» احتمال شیر اسیدی!



● «قصیده گاو سفید» یکی از فیلم‌های سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر است که به کارگردانی «بهتاش صناعی‌ها» و نقش آفرینی «علی‌رضا ثانی‌فر» و «مریم مقدم»، این روزها در جشنواره فجر روی پرده رفته است. بهتاش صناعی با اولین فیلم بلند سینمایی خود، «احتمال باران اسیدی»، با دعوت از «محمد شمس‌لنگرودی»، شاعر و ادیب ایرانی، توانایی و خلاقیت خود را در ریسک‌پذیری و کارگردانی به‌خوبی نشان داده است. صناعی‌ها این روزها با فیلم «قصیده گاو سفید» یک گام جدی در مسیر فیلم‌سازی خود برداشته است؛ این فیلم‌ساز در آخرین اثر خود، مخاطب را با فیلم‌نامه‌ای جدی مواجه می‌کند که موضوع آن، چالش یک قاضی با حکم قضایی است که بعد از اجرای آن، ثابت می‌شود حکم صادرشده درست نبوده و قاتل، همان شاهدهی است که با شهادت دروغ، شخص دیگری را به‌عنوان قاتل به‌ دادگاه معرفی کرده است.

عمل برانگیزاننده درام با عذاب وجدان این قاضی شروع شده و او برای دلجویی از همسر این مرد، با اسم دیگری، سراغ این زن رفته و با یک بازی پنهان، نقش دوست شوهر متوفی او را بازی می‌کند؛ اما این پنهان‌کاری در روند داستان منجر به تحول شخصیت زن می‌شود؛ تا جایی که دلپسند این مرد شده، اما نمی‌داند این مرد حکم قصاص شوهر او را امضا کرده است.

فیلم‌نامه از زیرمتن خوبی در نقد روابط اجتماعی برخوردار است؛ جامعه‌ای که مردم آن از قضاوت‌های زود هنگام یکدیگر در عذاب‌اند. هدف قراردادن فیلم‌ساز روی این سوزه اجتماعی، نشان از شهامت او دارد که در مجموع او با این فیلم کار قابل قبولی از خود ارائه داده است. بااین‌حال، آنچه در این فیلم به‌ عدم باورپذیری شخصیت‌ها کمی لطمه زده، چینش موقعیت‌های ترحم‌برانگیزی است که بحران و تنش این زن را با جهان اطراف بیشتر نشان دهد؛ برای مثال وجود یک دختر ناشنوا، خانده‌ای مخقر و نیمه‌خراب که به‌سرعت باید تخلیه شود، پیداشدن ناگهانی خانه‌ای دیگر، دروغ‌های مصلحتی مادر به دختر برای پنهان‌کردن مرگ پدر، بی‌رمق‌شدن مادر و ناتوانی او در کار در کارخانه شیرسازی، همه این‌ها برای باورکردن شخصیت زن به قوام خوبی نرسیده‌اند؛ زیرا باور خود این عناصر تفاهلی در روایت اثر، خلاقیت کافی ندارد.
شاید تدوین در صحنه‌ها برای شکل‌گیری بحران و در سراسیبه قراردادن شخصیت‌ها به نظر کافی برسند، اما همین موقعیت‌ها در لایه‌های زیرین خود با ریشه درام و داستان فیلم که اتفاقا از جذابیت خوبی برخوردار است، پیوند برقرار نمی‌کند. سکانس‌های خانه‌دارشزن زن، مجردبودن قاضی و سکانس قاضی و پسرش که مدت‌ها از هم بی‌خبرند، باید شوک درخور توجهی به مخاطب بدهند، اما در اجرا این‌گونه نیستند و به قوام و باورپذیری خوبی نرسیده‌اند.

تصویر لاگ‌شات حیاط زندان و کای که در وسط حیاط قرار دارد نیز در ابتدا، میانه و پایان فیلم، ذهن مخاطب را به‌خوبی درگیر کرده و تأکید روی عنصر شیر که در انتهای فیلم تبدیل به زهر می‌شود، به عمق هنری کار افزوده است، اما عناصر گاو، شیر و زهر، یک فرم اجرایی است که مخاطب را با این سؤال مواجه می‌کند که در واقع اینها در کنار هم، چه چیزی را ابلاغ می‌کنند؟ فینال فیلم نیز با شیر داغ روی میز، تافته جداافتاده‌ای است که فیلم را به سمت ژانر فیلم‌های ترسناک می‌کشاند که اگر تمام فیلم در همین ژانر از ابتدا تا به آخر پیش می‌رفت، می‌توانست مخاطب را با فیلم تأثیرگذارتری مواجه کند.

در واقع مخاطب با فیلم یکدستی در روایت مواجه نمی‌شود، اما با تمام این کاستی‌ها، ریتم و تمپو داستان خسته‌کننده نیست؛ زیرا موقعیت‌های پیش‌بینی‌نشدنِ این فیلم و شخصیت‌های جذاب آن، مخاطب را تا انتها همراه می‌کند.

بهتاش صناعی فیلم‌ساز کار بلدی است که کاملا مشخص است سینمای اندیشه و هنری را به‌خوبی می‌شناسد و از ریسک‌پذیری بالایی در کارگردانی برخوردار است؛ همان‌طور که خودش در کنفرانس مطبوعاتی سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر در پردیس سینمایی ملت بیان کرد، نقش این قاضی را در ابتدا برای شهاب حسینی در نظر داشته، اما با کشف یک بازیگر بااستعداد و نوظهور در سینمای ایران، این نقش را به علیرضا ثانی‌فر می‌سپارد که این بازیگر در کشف جوهره نقش و ابلاغ آن به مخاطب ساعی ظاهر شد.